

منطق حسینی رویارو با خشونت و خودکامگی اموی

<?xml encoding="UTF-8">

پیامبر(صلی الله علیه وآله) و خشونت زدایی از جامعه جاهلی

الف. افشای استبداد و خودکامگی اموی

ب. احیا و ترویج فرهنگ گفتگو

ج. احیای فرهنگ محبت و مهربانی

واژه خشونت در ادبیات سیاسی سالهای اخیر نگاههای مختلفی را به سوی خود معطوف داشته است. این مفهوم در سه عرصه قابل پیگیری و تعریف است:

1. خشونت در عرصه اخلاق فردی؛ در این عرصه افرادی که دارای رأفت، عطوفت، عفو و گذشت نیستند و مستبد و خودرأی می باشند، خشن نامیده می شوند و اما کسانی که برای اعتقادات خود ارزش قائلند و در اجرای احکام خدا قاطعیت دارند و در برابر متجاوزان به حدود الهی و براندازان نظام الهی قد علم می کنند و با قدرت آنان را سرکوب می سازند و از گناهکاران مُصرّ متنفرد و برای اظهار نفرت از آنان در صورت لزوم چهره درهم می کنند و... نامیدن اینان به افراد خشن صحیح نیست.

2. خشونت در عرصه سیاست و حکمرانی؛ در این عرصه به افرادی که فقط با توسل به زور، سرکوب و تحمیل و بدون منطق، دعوت و جذب، برای تصاحب حاکمیت اقدام می کنند و در تداوم حاکمیت نیز، به همین شیوه ها متوسل می شوند، خشن گفته می شود و این شیوه خشونت آمیز است. اما چنانچه با منطق و دعوت و جذب اقدام شد و موانعی سر راه تبلیغ قرار گرفت، توسل به قهر برای رفع آن، خشونت نیست، همچنان که اگر حاکمیت محقق، مورد تهدید افراد خشن قرار گرفت، سرکوب آن قهر و خشونت نیست یا اگر خشونت هم نام بگیرد، جایز و بلکه لازم است.

3. خشونت در عرصه قانون گذاری ؛ یعنی قانون گذار در جعل قانون رعایت تناسب جرم و مجازات را نکرده باشد و بدون وجود جهات تنبیهی و عبرت آموزی برای جرم کوچکی مجازات بسیار سختی قرار داده باشد. چنین خشونت نیز در هیچ کدام از احکام و حدود اسلام نیست زیرا در این احکام و حدود تناسب جرم و کیفر و جنبه های بازدارندگی و عبرت آموزی کاملاً لحاظ شده و آن گاه جعل مجازات شده است.

نهضت الهی سیدالشهدا(علیه السلام) که با قاطعیت تمام در مقابله با ظلم و خودکامگی دستگاه بنی امیه و ایستادگی آن حضرت بر مواضع بحق خویش تا سرحدّ شهادت و اسارت، جاودانه تاریخ شده است، به خاطر برخورد سراسر خشن و ظالمانه بنی امیه و جبهه باطل، و جان فشانی و مقاومت جبهه حق نوعاً در این فضا و از این منظر نگریسته شده است که کاملاً نیز درست است. اما در کنار این نگاه و همراه با آن، می توان يك بعد دیگر نهضت حسینی را نیز مورد توجه و اهتمام قرار داد؛ مقالاتی که پیش روی دارید با همین نگاه از يك سو به خشونت در عرصه اخلاق فردی و عرصه سیاست و حکمرانی توجه داشته و اخلاق و سیاست خشن و خودکامه امویان را تبیین کرده است و از سوی دیگر اقدام امام حسین(علیه السلام) را اقدامی در جهت احیای اخلاق و سیاست رحیمانه و لیّانه پیامبر(صلی الله علیه وآله) و در تقابل با اخلاق و سیاست خشن و خودکامه امویان مورد ارزیابی قرار داده است.

پس از این بحث که خشونت ستیزی یکی از صفات انسان های کامل و آزاده و از بارزترین بخش های رسالت پیامبر

خاتم(صلی الله علیه وآله) می باشد و نبی اسلام با این ویژگی به اصلاح جامعه قبیله ای جاهلی عصر خویش پرداخت، احتمالاً می توان اوج رجعت به جاهلیت، در نیمه نخست قرن اول اسلامی را در بیعت خواهی یزید بن معاویه با توسل به خشونت و زور و تزویر شمرد و تأکید کرد که همین امر حسین بن علی(علیه السلام) را به عنوان وارث و احیاگر سنت پیامبر، به مبارزه با زورمداری و دیکتاتوری و ارتجاع حزب امری وا داشت. سپس از مبارزه با استبداد و خودکامگی، رواج فرهنگ گفتمان، احیای فرهنگ محبت و مهربانی؛ به عنوان روش های مبارزه سیدالشهدا(علیه السلام) با انحراف باند اموی نام برده و به بحث درباره آنها می پردازیم.

الف. افشای استبداد و خودکامگی اموی

حکومت بنی امیه، حکومت قانون و دین و بر مبنای کرامت و اختیاراتشان نبود بلکه حکومتی بود تحمیلی، متکی به سرنیزه و بر مدار خواست و اراده حاکمان بدون مراعات قانون خدا و رضایت مردم. امام در برابر دیکتاتوری بنی امیه، به افشاگری و روشنگری پرداخت و از همان آغاز امامت خویش، یعنی پس از شهادت امام حسن (علیه السلام) در پاسخی که به معاویه نوشت؛ پس از آنکه اطرافیان او را سخن چین، تفرقه انداز، دروغگو و وی را پیمان شکن، ظالم و یار شیطان توصیف کرد، خاطر نشان ساخت که اگر چه به سبب پیمانی که امام حسن(علیه السلام) بسته است قصد جنگ ندارد، ولی فساد حاکم، ترك جنگ را دشوار ساخته، ازاین رو می نویسد:

« ای معاویه! مگر تو آن نیستی که حجر بن عدی کندی را به ناروا کشتی و یاران او را شهید کردی؟ همان بندگان خدا پرستی که از راه بندگی منحرف نمی شدند و بدعت ها را ناروا می شمردند و امر به معروف و نهی از منکر می کردند، آنها را به ستم کشتی، آن هم پس از پیمان های غلیظی که به آنها دادی و آن وعده های اکیدی که با ایشان بستی، تو با این کارت بر خدا گستاخ شدی و عهد و پیمان الهی را سبک شمردی.

ای معاویه! مگر تو نبودی که عمرو بن حمق خزاعی همان مردی که پیکر و صورت او بر اثر کثرت عبادت رنجور گردیده بود را شهید کردی؟ آن هم پس از آن امانها و پیمانها که به او دادی؟ که اگر به آهوان بیابان داده بودی از سر کوه با اطمینان کامل فرود می آمدند! مگر تو همان کس نیستی که مدعی برادری «زیاد» شدی و گمان کردی که پسر ابوسفیان است، در حالی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) گفتند: فرزند به بستری نسبت داده می شود که با نکاح گسترده باشد، و برای زناکار تنها همان سنگی است که خداوند تعیین نموده، پس از آن، «زیاد» را بر مسلمانان مسلط کردی تا آنها را بکشد و دستها و پاهایشان ببرد، و آنان را بر درختان خرما به دار زند!

سبحان الله ای معاویه! گویا تو از این امت مسلمان نیستی و مسلمانان با تو هیچ نسبتی ندارند.

ای معاویه! از خدا بترس و از روز حساب بر حذر باش، چه آنکه خدا را نوشته ای است که همه کارهای نیک و بد و بزرگ و کوچک در آن به شمار آمده.

ای معاویه! بدان خداوند این کارهای تو را فراموش نمی کند، که به هر گمان و تهمتی بندگان خدا را می کشی و کودکی را بر مسلمانان امیر می کنی که شراب می نوشد و با سگها بازی می کند.

معاویه! می بینم که خود را هلاک و دین خویش را تباه می کنی و امت اسلامی را بیچاره و ناتوان کرده ای».[1]

یزید که دید حسین بن علی(علیه السلام) از شرابخواری و سگبازی او یاد کرده است، به پدرش گفت: نامه ای برای حسین بنویس و در آن او را تحقیر کن! معاویه به یزید پاسخ داد من چگونه از حسین بن علی(علیه السلام) عیبجویی و بدگویی کنم؟ به خدا سوگند من هیچ گونه عیبی در وی نمی بینم:

«فو الله ما اری فيه موضعاً للعیب.»[2]

همچنین امام (علیه السلام) در سالهای پایانی عمر معاویه، در حضور جمع کثیری از صحابه و تابعین در منا، برای آگاه کردن و بر انگیختن فرهیختگان و نخبگان و علما علیه ناهنجاری ها، زورگویی ها و افزون طلبی های باند اموی، سخنان پرشوری ایراد می کند که بسیار مهم و پرمعنا است، به ویژه بخشی از آن خطابه بزرگ که علمای زمانه را به جهت تحمل ستمگری ها و ناروایی ها مورد سرزنش قرار می دهد و می فرماید:

«اگر شما بر آنها شکبیا باشید در راه خدا پایداری کنید، زمام امور خدا به شما باز گردد و از سوی شما اجرا شود و در کارها به شما رجوع گردد، ولی شما ستمگران را در مقام خویش جای دادید و امور حکومت خدا را به آنان واگذاردید، و حال آنکه آنها به شبهه کار می کنند و به سوی شهوت ها به پیش می روند، آنان را این چنین مسلط کرده، برای اینکه از مرگ فرار کنید و در دنیا خوش گذرانی نمائید. دنیایی که از شما جدا خواهد شد. ناتوانان را در چنگ آنها انداختید تا برخی را برده و مقهور خویش سازند و گروهی را برای لقمه نانی مغلوب نمایند. مملکت و نظام را بر طبق اندیشه و نظر خود، زیر و رو کنند و رسوایی هوسرانی را بر خویش هموار سازند، پیروی از اشرار و بی پروایی بر خدای جبار را پیشه خود کنند و در هر شهر سخنوری چیره دست بر منبر فرستند، پس همه سرزمین ها زیر پای آنان و دستشان در سراسر آن باز است. و مردم همه در اختیار ایشانند و دستی که بر سر آنان فرو کوبند، دفاع نتوانند. برخی زورگو و کینه توزند و بر ناتوانان به سختی یورش برند. و برخی فرمانروایی هستند که بر مبدأ و معاد اعتقاد ندارند.

شگفتا! و چرا در شگفت نباشم که زمین در تصرف مردی دغل و ستمکار و مالیات بگیری نابکار است، و حاکمی است بر مؤمنان که نسبت به آنها مهربانی ندارد و خدا در آنچه ما در آن درگیری داریم حاکم باد و او به حکم خود در این درگیری قضاوت کند.

بار خدایا! تو خود می دانی که آنچه از سوی ما اظهار شده برای رقابت در سلطنت نیست و به خاطر دنیاطلبی نیز نمی باشد. ولی برای آن است که دین تو را برپا ببینیم و سرزمینهای تو را اصلاح نمائیم، و بندگان ستمدیده تو را آسوده گردانیم و به واجبات و روش احکام تو عمل شود».[3]

حسین(علیه السلام) به ویژه پس از مرگ معاویه، در برابر استبداد و خودکامگی عریان یزید، راسخ و استوار ایستاد و تن به بیعت و تسلیم نداد و با بیانی قاطع خشونت عمال یزید (مروان و ولید) را پاسخ داد. [4] جملات آن حضرت در نفی استبداد در طول حیات پر برکت خویش و به ویژه پس از شروع نهضت تاریخی عاشورا، حاکی از نفرت شدید آن حضرت از این نابهنجاری اخلاقی و اجتماعی است. امام حسین(علیه السلام) در خطابه شورانگیز روز عاشورا در برابر انبوه دشمن، به دو جنبه فسادانگیز استبدادگری و استبدادپذیری اشاره می کند و استبداد پذیری را پدیده ای زشت توصیف می نماید، و سپس در برابر استبدادگری حزب اموی با صلابت و قاطعیت می فرماید:

«الا و إنّ الدّعی ابنَ الدّعی قدر کز بین اثنتین، بین السّلة و الذّلة و هیّاهات من الذّلة؛

به هوش باشید که این پدر ناشناخته فرزند پدر ناشناخته! مرا بر سر دو راهی قرار داده است؛ میان نابودی و خواری! هرگز مباد که ذلت را اختیار کنیم. خداوند و پیامبرش و مؤمنان و پاکدامنان و پاکیزگان که ما را پروریده اند و انبوه پرهیزکاران و مردمانی که به جان آمده اند، ما را بر آن می دارند که کشته شدن شرافتمندانه را بر پیروی لئیمان برگزینیم. آگاه باشید و بدانید که من با این خاندانم با آنکه شمار آنان اندک است و چندان یآوری ندارم، با شما خواهم جنگید. [5]

آن حضرت در سخنرانی دیگری، پس از آنکه افراد سپاه دشمن را از خشونت گری بر حذر می دارد موضع خویش را

این گونه اعلام می کند:

« لا و الله لا اعطيكم بیدی اعطاء الذلیل ولا افرّ فرار العبيد؛ نه به خدا! نه دست خواری به شما خواهم داد و نه در برابر شما چون بندگان فرار خواهم کرد.» [6]

این پایمردی و آزادی و ایستادگی در برابر خودکامگی، برخاسته از آزادی معنوی و عظمت روح ابر مردی است که فتوت و بلند همتی را از تبار نیک و پاک خویش به میراث برده است، هر چند که دنیاطلبان دون، چونان ابن خلدون، این علو طبع را درک نکنند و سکوت خواص زبون آن روزگار را از روی اجتهاد تلقی نمایند. [*] اما خردورزان و آزادگان و استبداد ستیزانی چون کواکبی نیز در پهنه گیتی یافت شوند که مگسان را از جولان دادن در عرصه سیمرغ برحذر دارند و بنویسند:

«ائمه اهل بیت علیهم السلام معذور بودند که جان خویش به مهلکه می افکندند، چه ایشان همگی آزادگان و نیکوکاران بودند و طبعاً مرگ با عزت را بر زندگی ریاکارانه و با ذلت ترجیح می دادند، همان زندگی زبونی که ابن خلدون گرفتار آن بود - و بزرگی های آدمیان را در اقدام بر خطر نسبت به خطا می داد - و این بیان خویش را فراموش کرده که گفته اند: مرغان شکاری و وحشیان غیور از بچه آوردن در قفس اسارت ابا دارند، بلکه طبیعتی در ایشان وجود یافته که انتحار را اختیار نمایند تا از قید ذلت رهایی یابند.» [7]

پی نوشتها :

[1]. ابن قتیبہ دینوری، الامامة والسياسة، ص 156. انساب الاشراف، ج 2، ص 744.

[2]. رجال کشی، چاپ نجف، ص 49.

[3]. تحف العقول، ص 137-139.

[4]. مقتل خوارزمی، ج 1، ص 185.

[5]. لهوف، ص 42، تاریخ ابن عساکر، ج 4، ص 333.

[6]. 23- طبری، ج 5، ص 424-427.

[7]. طبایع الاستبداد، ص 126.

[*]. مقدمه ابن خلدون، ص 416-417.

ب. احیا و ترویج فرهنگ گفتگو

برنامه دیگری که حسین بن علی (علیه السلام) برای اصلاح جامعه و احیای سنت نبوی و علوی اجرا کرد، احیا و ترویج فرهنگ مذاکره و گفتگو بود، یعنی مهمترین معجزه پیامبر در عصر حاکمیت استبداد قبیله ای و خشونت جاهلی؛ زیرا بعثت نبوی در اصل در نهضت کلامی او تبلور می یافت و ترویج، تبلیغ و دفاع از باورهای دینی در غالب اوقات با کلام صورت می گرفت مگر اینکه دشمن برای خاموش کردن او دست به اسلحه ببرد یا سد راه تبلیغ و ترویج او گردد که در این صورت چاره ای جز دست بردن به شمشیر و قلع و قمع تجاوزگران و برداشتن مانع نباشد؛ کلام پیامبر (صلی الله علیه وآله) که از منبع زلال و لایزال الهی مایه می گرفت که بر قلب او فرود می آمد و از زبان او بر کویر خشک و خشن جاهلیت جاری می گشت و جان ها و روان های تشنه را حیات می بخشید.

گفتگو های پیامبر با مشرکان، کافران، سران مذاهب و ادیان، نشان از عزم استوار آن حضرت برای بسط فرهنگ

گفتگو در جامعه مسلمانان داشت. این فرهنگ را اهل بیت پیامبر نیز به نیکی پاسداری کردند و با گستردن آن میراث بزرگ و ارجمندی با نام «مناظرات» و «احتجاجات» از خود به یادگار گذاشتند و این سنت حسنه را به پیروان خویش آموزش و سفارش فرمودند. اما فرهنگ گفتمان اسلامی، از همان نخست همواره توسط خودکامگان و زورمداران به ویژه در عصر امویان تهدید می شد زیرا آنان بر هیچ منطق عقلی و عملی تکیه نداشتند و برای قانع کردن و جلب و جذب مردم هیچ منطق محکم و قابل ارائه ای در دستشان نبود. آنان حاکمان بی صلاحیتی بودند که در پی تحمیل خود و به بردگی گرفتن انسان ها بودند و هیچ منطقی انسانها را به پذیرش تحمیل و بردگی دعوت نمی کند لذا چاره ای جز استبداد و توسل به زور و سرکوب و تحمیل نداشتند.

حسین بن علی به عنوان وارث پیامبر(صلی الله علیه وآله) زوال فرهنگ دعوت و تبلیغ و ارشاد و جذب را آشکارا مشاهده می کرد، او می دید که خشونت و زور و ارباب جایگزین منطق، دعوت، مشورت، و مناظره شده است. لذا امام با عمال حاکمیت استبدادی (ولید و مروان) به گفتگو پرداخت و چون این شیوه را اثر بخش نیافت و عزم هجرت از مدینه به مکه نمود، دوستان و بزرگان خاندان خویش را برای مشورت فراخواند.

«اطرف» برادر آن حضرت امام را از درگیری با یزید بر حذر داشت زیرا نمی خواست که به برادرش آسیبی برسد.[1] ام سلمه نیز با یادآوری پیشگویی های پیامبر(صلی الله علیه وآله) سفر به عراق را پرخطر و حسین(علیه السلام) را به ترك آن سفارش می کرد.

محمد حنفیه برادر دیگر آن حضرت بیعت با یزید را مردود، اما امام را از درگیری با حزب حاکم اموی پرهیز می داد و چون حسین را در عزم خود استوار یافت، پیشنهاد کرد که امام از رفتن به کوفه خودداری کند و به شهرهایی چون مکه و یمن یا به بیابان ها و کوه ها پناه ببرد.

آن حضرت، به همه نصایح و پیشنهادات افراد خاندان خویش با سماحت و متانت گوش فراداد و از خیرخواهی و مهربانی و دلسوزی آنان سپاسگزاری کرد و همگان را با پاسخهای مناسب و کلمات لطیف نواخت.[2]

در مکه نیز عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر را به حضور پذیرفت و با آنان به گفتگو پرداخت و بخصوص در برابر منطق محافظه کارانه فرزند عمر که خبر از ناکامی حق و پیروزی خودکامگان صاحب زور و شمشیر می داد ایستاد و آن را محکوم کرد، و آنگاه از رجعت جامعه به خشونت جاهلی سخن به میان آورد و به او خاطرنشان ساخت که این پدیده نخستین بار و آخرین بار نخواهد بود، زیرا که در مقاطعی از تاریخ همواره تکرار شده است چنانکه در قوم بنی اسرائیل اتفاق افتاد و آنها در وضعیتی قرار گرفتند که خشونت و خونریزی سیرت ایشان شد، آنان خون بی گناهان و پیامبران را می ریختند و به گونه ای عادی به کار روزانه خود می پرداختند.[3]

امام حسین(علیه السلام) در تمامی طول نهضت، از آغاز سفر تا لحظه شهادت، به شیوه گفتگو پایبند بود، او نه تنها که از مکه تا کربلا با گروه های مختلف اجتماعی به مذاکره می پردازد بلکه بنا به نقل طبری حتی با ابن سعد هم سه و یا چهار بار مذاکره می کند.[4]

احتجاج ها و اتمام حجت های امام با لشکر جرّار قدار تا آخرین لحظات عمر نشان از اهمیت و پایبندی آن حضرت با اصل مذاکره در مواقع و مواضع مختلف دارد. او مکرر در برابر سپاه دشمن به سخنرانی می پردازد؛ آنان را نصیحت می کند، و ایشان را به حَسَب و نسب خویش آگاه می کند و به آنان می گوید:

آیا من پسر دختر پیامبر شما، فرزند پسر عموی او که نخستین مسلمان بود نیستم؟ آیا حمزه سیدالشهدا و جعفر طیار عموهای من نیستند؟ آیا سخن پیامبر خدا به شما نرسیده که فرمود:

این دو تن سرور جوانان اهل بهشتند؟ اگر شما مرا دروغ گو می پندارید از کسانی چون جابر بن عبدالله انصاری،

اباسعید خدری، سهل بن سعد ساعدی، زید بن ارقم و انس بن مالک بپرسید!

آیا من کسی از شما کشته ام که به خونخواهی برخاسته اید؟ یا مالی از شما نابود کرده ام که تقاص می کنید یا زخمی بر کسی زده ام که قصاص می نمائید؟
آنها هیچ نگفتند.

آنگاه امام فریاد زد:

«ای شبت بن ربیع، ای حجار بن ابجر، ای قیس بن اشعث، ای یزید بن حارث، آیا شما ننوشتید که میوه ای اینجا رسیده، باغها سرسبز شده و اینک بشتاب که به سوی لشکری آماده می آیی؟ نه به خدا هرگز مانند مردمان دون، دست بیعت نمی سپارم و مانند بردگان فرار نمی کنم».[5]

امام(علیه السلام) با این جمله، به عدم تنافی منطق گفتمان با اصولگرایی و ذلت ناپذیری تأکید می ورزد. سیرت نظری و عملی امام در گسترش این فرهنگ از سوی پیروان و هواداران آن حضرت نیز پیگیری می شد چنان که عباس بن علی، زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر در مواضع گوناگون با دشمن جرّار قدار به گفتگو می پرداختند.[6]

پی نوشتها:

[1]. لهوف، ص 12 و 11.

[2]. ارشاد، ص 201 و 202. کامل، ج 4، ص 16.

[3]. لهوف، ص 14، خوارزمی، ج 1، ص 190.

[4]. طبری، ج 5، ص 414

[5]. طبری، ج 5، ص 427-424.

[6]. طبری، ج 5، ص 417.

ج. احیای فرهنگ محبت و مهربانی

پیامبر(صلی الله علیه وآله) در اجرای شفقت و رحمت به بندگان خدا چندان مبالغه می فرمود که باری تعالی او را بدین صفت بارها در قرآن ستود.

اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیز در این زمینه بر سیره آن حضرت مشی می کردند، اما حسین بن علی(علیه السلام) بنا به ضرورت و نیاز زمانه تأکیدی ویژه بر احیای این سنت داشت و آن را به گونه یک فرهنگ در گستره جامعه خشونت زده می خواست. اظهار محبت امام تنها منحصر به خویشاوندان و افراد خاندان خویش نبود، بلکه نسبت به دیگران نیز جریان می یافت، حتی در طول حرکت و نهضت عاشورا نیز به گونه ای پررنگ ادامه داشت. ماجرای ملاقات آن حضرت با زهیر بن قین و صید کردن دل و جان این هوادار عثمان به تیر محبت و مهر، نمونه ای از عمل به این سنت حسنه است.

شگفت تر از رویداد یاد شده، مهر ورزی آن حضرت است با حرّ، آن هم در هنگامی که به عنوان فرمانده سپاه دشمن در برابر وی به صف آراییی پرداخته است، واقعاً در کجای تاریخ دیده و شنیده شده که شخصی دشمن مسلح و ستیزه جوی خویش را که از تشنگی زائد الوصف در معرض نابودی قرار گرفته سیراب کند؟ و نه تنها که لشکریان را، بلکه عطش اسبان و چارپایان آنان را نیز به اندک آب ذخیره کاروان فرونشاند! به این قطعه زیبای تاریخی بنگرید:

«علی بن سمعان محاربی می گوید: من آن روز در لشکر حرّ بودم و دیرتر از دیگران رسیدم، امام چون تشنگی من و اسبم را دید، فرمود: «راویه» را بخوابان! من مقصود او را نفهمیدم، بعد فرمود: ای برادرزاده، شتر آبکش را بخوابان. خوابانیدم. فرمود: از آن آب بنوش! چون آب با فشار بیرون می ریخت من هر چه کردم، نتوانستم. از این رو خود به پیش آمد و سر مشک را گرفت و آب در کاسه ریخت مرا و اسبم را سیراب کرد!» [1]

این رحمت واسعه حسینی بود که دل دشمن محارب را نرم و وادار به کرنش می کرد، تا جایی که در همان حالت رویایی، مقهور عدالت و دینداری حسین(علیه السلام) می شود و در نماز بر وی اقتدا می کند.

چه سعادت‌مند مردانی که در میانه راه مکه و کربلا با آن بزرگوار رو به رو شدند و در برابر دریای بیکران محبت و مهرش حیرت زده تسلیم گردیدند. همین پیوند عاطفی بود که خیلی زود به عشقی سوزان مبدل می شد، به طوری که سر از پا نشناخته پروانه وار خود را به شمع وجودش می سپردند. اوج این دل‌دادگی در شب و روز عاشورا به زیباترین شکل آن در معرض دیدگان تاریخ نهاده شد:

به محمد بن بشر حضرمی خبر دادند فرزندی در یکی از مرزها دستگیر و اسیر گردیده. گفت: آنچه برای او و من پیش آمده است را به حساب خدا می گذارم در حالی که دوست نداشتم او اسیر و من زنده باشم!

امام(علیه السلام) نیز در برابر فرمود:

«رحمت خدا بر تو باد از قید بیعت من آزادی، برو و نسبت به رهایی فرزندت بکوش!» گفت:

«اگر حیوانات درنده مرا زنده زنده بخورند هرگز از تو جدا نشوم».[2]

پس امام از برد یمانی آورد و به او گفت به فرزند دیگری که هم اکنون در نزد توست بده و به او بگو آنها را هزینه آزادی برادرش کند! [3]

دیگر یاران نیز در شعله عشق آتشین می سوختند و احساسات بی شائبه خویش را در عباراتی مشابه اظهار می داشتند، یکی می گفت: «دوست دارم هزار بار پی در پی کشته و زنده شوم ولی خدای بزرگ در ازای آن، جان تو و جوانانت را نجات دهد».

یکی می گفت:

«اگر هفتاد بار سوزانده و خاکستر شوم و باز زنده گردم باز هم دست از تو بر نمی دارم».[4]

پیوند عاطفی امام و رابطه مهرآمیز وی با افراد خاندانش نیز حتی در گرماگرم نبرد مرهمی است بر زخمهای خشونت زدگان صحرای تفتیده طف و کویر درشتناک خودکامگی و ستم پیشگی. رفتار وی در روز عاشورا با زنان و کودکان آن اندازه لطیف و زیبا است که نظیری برای آن نمی توان یافت، برای همین جهت بود که زینب علیهاسلام در هنگام حرکت به سوی کوفه و شام، وقتی سر حسین(علیه السلام) روی نیزه در برابرش دید به این شعر مترنم گردید:

یا اخی قلبك الشقیق علینا ما له قد شقی و صار صلیبا.

پی نوشتها :

[1]. ارشاد، ص224.

[2]. طبقات، (ترجمةالحسین)، تراثنا، ش10، ص180. تاریخ ابن عساکر ج13، ص54. تهذیب التهذیب، ج1، ص15.

[3]. لهوف، ص41.

[4]. تجارب الامم، ج4، ص69. طبری، ج5، ص419. ارشاد، ص231.